

• برای ورود به مبحث زمان، اگر موافق باشید به عنوان اولین سؤال بفرمایید. اساساً زمان چیست و چه ضرورتی برای اندیشیدن در این باره وجود دارد؟

زمان که در زبان فرانسه به Temps و در زبان انگلیسی با واژه Time از آن یاد می‌شود از ریشه لاتینی Tempus مشتق شده است. بعضی ریشه زمان را از دیدگاه اساطیری از اسطوره کرونوس (Chronos) نشأت یافته می‌دانند. قبل از اینکه وارد بحث زمان شویم لازم می‌دانم در خصوص معنای اسطوره‌ای زمان مطالبی را به عرض برسانم. گفتنی است که در کهن‌ترین اساطیر و افسانه‌ها که نمودی از بینش انسان سپیده‌دم تاریخ است زمان دارای معنا و ماهیت خاص بوده و با زمان به معنای مدرن آن اختلاف فاحشی داشته است. انسان اساطیری همواره پیوندی ناگسستنی با مجموعه‌گیتی داشته است و گاه شماری او با زمان کمی در زمان حال هیچ‌گونه ارتباطی نداشته است. زمان اساطیری دارای گوهری کیفی و در برخورد با رویدادهای اساطیری معنای خود را به دست می‌آورده است و بنابراین در این بینش هیچ چیز از جمله زمان و مکان فی حدالذاته دارای معنا نبوده است. زیرا همه امور و پدیده‌ها تنها در ارتباط با مبداء مینوی واحد معنا می‌شده است. در اساطیر یونانی کرونوس، ایزد زمان، فرزند اورانوس (آسمان) و گایا (زمین) بود بنابراین باید او را از دودمان خدایان اولیه و مقدم بر ژئوس و سایر خدایان آلمپی به شمار آورد. او به تنهایی مادر خود را برای گرفتن انتقام از پدر مساعدت نمود و با داسی که مادر در اختیار او گذاشته بود پدر خویش را عقیم ساخت و به این ترتیب به سوی حکومت بر جهان شتافت. سپس با خواهر خویش رئا (Rhea) ازدواج نموده و به این دلیل که از پدر و مادر خویش شنیده بود که به دست یکی از فرزندان از حکومت برکنار خواهد شد به محض تولد هر یک از فرزندان، آنها را قطعه‌قطعه نموده و می‌بلعد. رئا، همسر او که از این عمل برآشفته بود هنگام تولد ژئوس به جزیره کرت (Certe) عزیمت نموده و ژئوس را در آنجا به دنیا می‌آورد و قطعه سنگی را به جای کودک در پارچه‌ای پیچیده و به کرونوس تسلیم می‌کند و کرونوس نیز بدون توجه آن را می‌بلعد. چون ژئوس به سن رشد رسید به کمک متیس (metis) یکی از دختران تتوس معجون را به خورد کرونوس می‌دهد و او همه فرزندان را که سابقاً بلعیده بود مجدداً به دنیا می‌آورد. در اینجاست که ژئوس همراه برادران خود به کرونوس اعلام جنگ می‌دهد و سرانجام وی را زندانی می‌کند اما کرونوس در نتیجه ازدواج با فیلیرا (philyra) صاحب فرزندی به نام خایرون شده که عمری جاودانی پیدا می‌کند. بنابراین آنچه از این روایت اساطیری بر می‌آید این است که کرونوس (ایزد زمان) نخستین پادشاهی است که بر آسمان‌ها و زمین حکومت کرده و در دوران حکومت او مردم روزگار نیک‌بختی را سپری کرده‌اند. به عبارت دیگر وجود زمان یا کرونوس در نگاه اساطیری یونان با نیک‌بختی و سرخوشی مرادف بوده چرا که همواره بر محدودیت زمان و میل به زندگی تأکید داشته است. بدین ترتیب کرونوس به عنوان فرمانروای زمین و آسمان، انسان را در حیطة کرانمندی قرار داده و با عنایت به تناهی و کرانمندی مزبور، آدمی به ناچار زندگی را ارج نهاده و کوشیده از هر دم بهره جوید و التذاذ را سرلوحه عنایات هستی خویش قرار دهد.

• در اساطیر تمدن‌های شرقی چه برداشتی نسبت به زمان وجود دارد؟

در یکی از اساطیر سومری آمده است که این جهان حاصل نبرد آغازین بین هیولاهای تاریکی به سرکردگی تیامات (Tiamat) و خدایان روشنایی به رهبری نیتورا (Nitura) می‌باشد. به روایتی دیگر قهرمان خدایان بابل، مردوک (Marduk)، تیامات (الهه آب‌های شور) را در نبردی سخت به دوپاره تقسیم نموده و نیمی از پیکر او را بر فراز آب‌های آسمان و نیم دیگر را بر روی آب‌های زیرزمین قرار می‌دهد و از همین دوران، زمان آغاز می‌شود.

در اساطیر مزدیسنا، با ظهور نخستین انسان یا کیومرث که طبعاً نخستین پادشاه هم بوده است زمان آغازین متبلور می‌شود. بنابراین کیومرث که در فرهنگ پهلوی کیومرته خوانده می‌شود و از دو جزء گیه به معنای هستی، زندگی و جان و مرتن به معنای میرنده و فناپذیر ترکیب یافته است نمود برداشت زمان متجلی گردید به این معنا که اولین انسان روی کره زمین خود، هم نمود زندگی و هستی است و هم سرانجام با میرندگی و فنا و مرگ دست به گریبان می‌شود. مرتن در فرهنگ کهن ایران بر فرجام انسان بر روی زمین اطلاق می‌شده است از این رو می‌توان گفت که کیومرث در گسترده‌ترین معنای خود به زمانمندی انسان در این گیتی دلالت دارد و هم از این روی نسبت زمان کرانمند و آغاز آن را در مناسبت با انسان معلوم می‌دارد. در اوستا چندین بار کلمه گیه بدون مرتن به کار رفته است و در چند جا از جمله در فروردین یشت در بند ۱۴۵ از وی به عنوان نخستین بشر بر روی زمین یاد شده است. بنابراین کیومرث در فرهنگ اساطیری ایران مؤسس تمدن بشری و نیز نمود میرندگی بشر بر روی زمین است و بنابراین اراده معطوف به زمان و مرگ را بر انسان گوشزد می‌کند. کیومرث با گام نهادن بر صحنه گیتی و از دست دادن فرزند دلبد خویش سیاووش به آستانه مرگ آگاهی قدم می‌گذارد و در مواجهه هستی در برابر نیستی به زندگی خویش معنای بخشد و به همین نام کیومرث در ادب فارسی تمثیلی است از زمانمندی هستی و تحقق سودای جاودانگی در پیشگاه عدم. با دقت در اسطوره کیومرث به عنوان انسان آغازین مفهوم زمان آغازین در این فرهنگ نیز معلوم می‌شود. افزون بر این در فرهنگ ایران واژه بندهش به معنای جستجوی پیگیر در جهت یافتن بنیاد وجود و در نتیجه فهم زمان آغازین است و اسطوره کیومرث خود مظهری است از تلاش در جهت معرفت نسبت به بندهش؛ چراکه اسطوره همواره ضمن روایت ساخت و بافت نیروهای مینوی، امور گیتی مدار را نیز حول همین محور به آدمی گوشزد می‌کند.

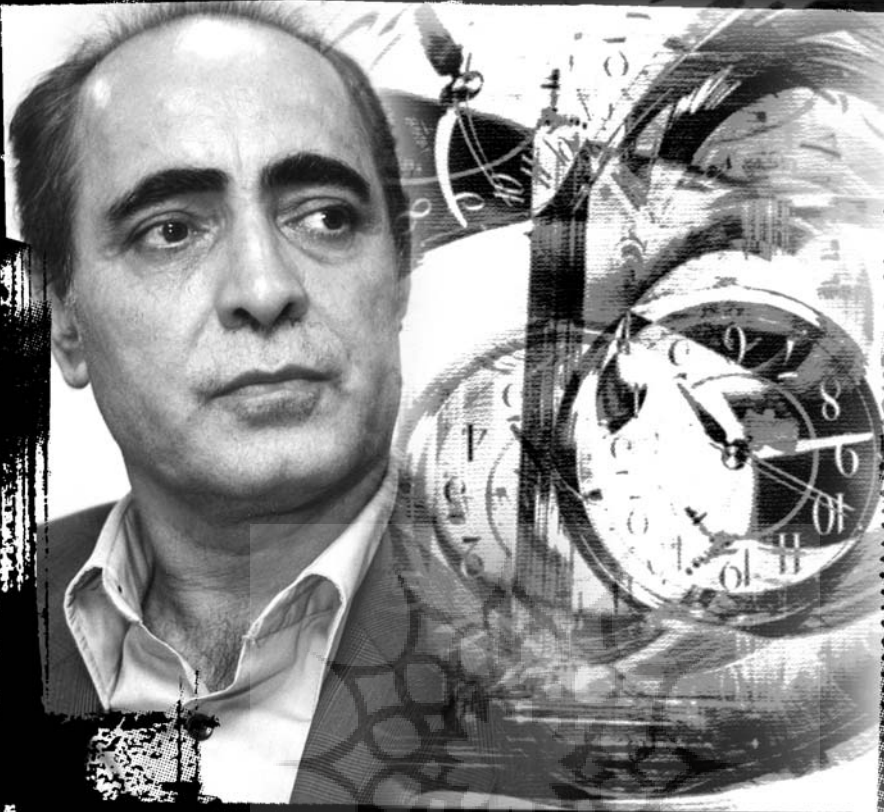
• ارتباط زمان کرانمند و ناکرانمند در اساطیر ایرانی چگونه است؟

نیروهای خودپاینده مینوی در گذر زمان و در چارچوب مکان، ماهیتی عینی به خود گرفته و بنابراین در تجسم اساطیری زمان بی‌کران (ژروان) را به زمان کرانمند پیوند می‌دهند. زمان بی‌کران با ازل ارتباط داشته و زمان کرانمند دارای ماهیت و گوهری حادث است به این معنا که مسبوق به عدم محسوب می‌شود. به تعبیر دیگر در بینش اساطیری ایران باستان زمان دارای دو صورت بوده است: یکی زمان اکرانه به معنای زمان بی‌آغاز و انجام و دیگر زمان کرانمند. می‌توان گفت زمان کرانمند به وجهی پژواک و بازتاب زمان اکرانه در عالم امکان است. ایرانیان کهن زمان کرانمند را دوازده هزار سال، متشکل از چهار دوره سه هزار ساله قلمداد می‌کردند.

در سه هزار سال اول، بندهش یعنی آفرینش انجام پذیرفت. در سه هزار سال دوم، اراده اهورا در صحنه گیتی دامن گسترده اما در سه هزاره سوم، نیکی اهورایی با زشتی اهریمن درهم آمیخت و در دوره چهارم سرانجام اهورا بر اهریمن چیره شد و رستاخیز اهورایی بر گیتی پرتوافکن شد.

• آیا چنین مفاهیمی در اساطیر یونانی به این صورت وجود دارد؟

در این مورد می‌توان از کتاب ادیسه هومر نام برد. در این کتاب آمده است که اودیسیوس (Odysseus) به دیدار سرزمین مردگان می‌رود و راز آن را فاش می‌کند. به تعبیر او سرزمین مردگان یعنی مفاک عدم متضمن گستره‌ای است ظلمانی که ارواح قهرمانان یونان باستان در پی یافتن زندگی دوباره در آن قلمرو سرگردان هستند. بنابراین در کتاب چهارم ادیسه به میعادگاه روان‌های پاک و رستگار یا الیسیم (Elysium) اشاره شده است. می‌توان الیسیم را بهشت موعود اساطیر یونانی به شمار آورد، جایی که قهرمانان به زندگی جاوید خویش ادامه داده و زمان کرانمند را که مختص عالم خاکی است پشت سر گذاشته‌اند. به طور کلی



مفهوم زمان در اندیشه بشری

گفت و گو با دکتر محمد ضیمران

گفت و گو از: فاطمه شاهرودی

اشاره:

برای ورود به بحث ارتباط زمان و هنر، لازم است تا گذری اجمالی در خصوص مفهوم زمان از هنگامی که تفکر اسطوره‌ای، جهان و هستی را برای انسان معنا کرد تا روزگاری که تفکر فلسفی کوشید به مدت چند هزار سال با اتکاء به عقل بشری به تبیین این موضوع بپردازد، داشته باشیم و دیدگاه‌های مختلف در این باب را مورد بررسی قرار دهیم. از این رو بر آن شدیم با دکتر محمد ضیمران مؤلف کتاب گذار از جهان اسطوره به فلسفه به گفت و گو بپردازیم و با نظریات ایشان در خصوص تحولات مفهوم زمان از دوره اساطیر تا عصر مدرن آشنا شویم.

بنابراین افلاطون زمان را در محاسبه طول زندگانی جهان به کار گرفت اما تعبیر تازه‌ای از آن به دست داد به این معنا که از زمان کیهانی سخن گفت و مراد او از زمان کیهانی عبارت بود از انقلابات ادواری اجرام سماوی.

افلاطون بر این باور بود که زمان عبارتست از هم‌چندی امور برحسب تعداد آنات و لحظاتی که در یک منظومه واحد متمرکز است. از این رو می‌توان گفت **ارسطو** و **افلاطون** زمان و حرکت را در مناسباتی متقابل قرار دادند به این معنا که به نظر هر دو آنها میان زمان و حرکت گونه‌ای نزدیکی وجود دارد و بنابراین می‌توان گفت این دو فیلسوف به حرکت دورانی عالم در بُعد زمان اعتقاد داشتند. **ارسطو** در کتاب طبیعیات خود زمان را عبارت از محاسبه حرکت برحسب تقدم و تأخر تعریف کرده است. بنابراین زمان هر چند که مرادف حرکت نیست اما باید از منظر حرکت مورد سنجش و محاسبه قرار گیرد و نظر به اینکه برای فهم زمان ما به محاسبه‌کننده احتیاج داریم اگر ذهن آدمی نبود محاسبه زمان نیز امری غیرممکن می‌گردید زیرا ذهن در سایه شناخت توالی میان تقدم و تأخر قادر است زمان را ادراک کند.

• در فلسفه اسلامی به ویژه اندیشمندان پیرو ارسطو به خصوص

ابن سینا چه برداشتی از زمان وجود دارد؟

زمان از نظر اکثر فلاسفه اسلامی امر موهومی نیست بلکه موجود است به وجود خارجی و اندازه و میزان آن را حرکت معین می‌کند. از دیدگاه ابن سینا و سایر فلاسفه اسلامی زمان عبارتست از مقدار حرکت. افزون بر این اندیشمندان اسلامی زمان را حادث به حدوث ابداعی می‌دانند زیرا قبل از خلق زمان، زمانی نبوده است که مسبوق به زمان باشد پس وجود آن ابداعی محسوب می‌شود. به طور کلی اکثر فلاسفه اسلامی زمان را مقدار حرکت معرفی کرده‌اند. یکی از مسائل بسیار مهمی که فلاسفه اسلام مورد بحث قرار داده‌اند بحث زمان است **ابن سینا** زمان را در کتاب نجات خود از راه قطع مسافت معین به واسطه متحرک، به حرکت سریع و کند اثبات کرده است. به این معنا که هرگاه دو متحرک یکی کند و یکی سریع از مبداء واحد به حرکت در آیند قهراً متحرک سریع‌تر مسافت معینی را قبل از متحرک کند طی می‌کند. بنابراین فرق است بین این دو متحرک و این خود دلیلی است بر این که اولاً زمان امر موهومی نیست بلکه مقدار حرکت است و این مقدار از این نوع مقادیر ثابت نیست بلکه در زمره مقادیر پویا و مقتضی الوجود است. درمثال فوق آنکه سریع‌تر حرکت می‌کند زودتر به مقصد می‌رسد و آنکه کندتر حرکت می‌کند دیرتر به مقصد می‌رسد و همین مدت زودتر و دیرتر است که معنای زمان را بر ما روشن می‌کند.

• در قرون وسطی و فلسفه مدرسی، متکلمان مسیحی زمان را

به چه صورتی تعبیر و توصیف می‌کردند؟

آگوستین فیلسوف قرن چهارم میلادی که یکی از معروف‌ترین متکلمان مسیحی به شمار می‌رود مدعی شد که تنها وقتی ماهیت زمان را می‌داند که کسی از او در این باب پرسش نکرده باشد و به محض اینکه از او در باب زمان بپرسند، دچار پریشانی می‌شود. و در ادامه می‌گوید آنچه واقعاً ما راجع به زمان می‌دانیم آن است که زمان در اعماق وجود ماست و تنها در روح ماست که می‌شود زمان را سنجید.

• متفکران مدرن چه دریافتی از زمان دارند؟

اندیشمندان مدرن به‌طور کلی یکی از مهم‌ترین اجزاء منظومه تجربی بشر را زمان می‌دانند و به همین دلیل از دوران دکارت به بعد همواره زمان را در سرلوحه بحث‌های فلسفی خود قرار داده‌اند. به زعم آنها زمان عبارتست از بستری که در گستره آن حوادث از لحاظ تقدم و تأخر یا آغاز و انجام قابل تشخیص می‌باشند. بنابر آن چیزی که آغاز و پایان، بدایت و نهایت امور را تعیین می‌کند و از تغییر سرچشمه می‌گیرد، زمان نامیده می‌شود. پس می‌توان گفت زمان عبارتست از بعد

قابل اندازه‌گیری لحظه‌ها و لمحها. به تعبیر دیگر زمان توالی غیرقابل برگشت لحظه‌ها و حادثه‌هاست که حرکت خطی را به وجود می‌آورد.

کانت، فیلسوف آلمانی زمان را عبارت می‌داندست از زنجیره لایتناهی تجربه‌ای که به شهود در آمده است. به تعبیر دیگر، صورت پیشینی که در سایه آن جریان حرکت قابل تجربه می‌شود. به زعم اندیشمندان معاصر زمان عبارتست از دریافتی که هم اکنون که خود متضمن گذشته و آینده باشد. به تعبیر دیگر زمان عبارتست از زنجیره‌ای متوالی از حالات حوادث و رویدادهای پی در پی که قابل تفکیک نیستند. بنابراین درک آن تنها در پرتو شهود عقلی میسر است. برخی چون **کانت** مدعی هستند که فرض زمان مستقل از تجربه و آگاهی ما امری موهوم و توهمی است و افرادی مانند **لایب‌نیتس** معتقد هستند که زمان عبارتست از نظم وجود متوالی که می‌توان آن را تحقق مونا (Monad) دانست. گگتنی است که مراد از مونا عبارتست از واحدهای گوهری که از مجموعه آنها عالم به وجود آمده است.

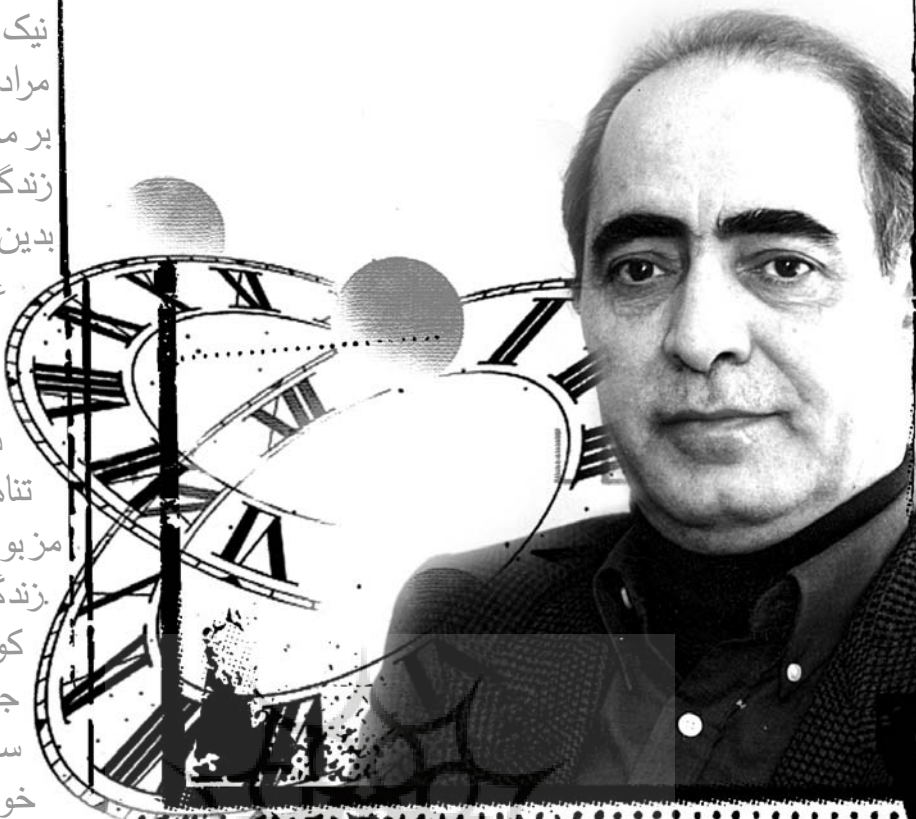
• اگر موافق باشید از میان اندیشمندان معاصر، کمی هم به

برداشت‌های دیگر در مورد زمان بپردازید.

در اکثر اساطیر کهن مرگ عبارت است از درگذشتن از نوعی زمان کرانمند و رسیدن به نوعی زمان فاخرانمند. در حقیقت با عبور از زمان کرانمند به زمان بی کران که در سایه مرگ تحقق می‌یابد محدودیت‌های (کرانمندی‌های) عالم تنهایی و گیتی از میان رفته و آگاهی محدود فرد، جای خود را به معرفت مینوی و قدسی خواهد داد

هایدگر در کتاب هستی و زمان خود این بحث را به دقت دنبال کرده است. او در بحث زمان از واژه فلسفی **lickeitZeit** بهره گرفته است که معادل کلمه لاتین **temporalitat** می‌باشد که ما در فارسی آن را به زمان مندی ترجمه کرده‌ایم. به اعتقاد هایدگر بحث زمان را باید در چارچوب تقرّر **Dasein** مدنظر قرار داد. این کلمه از پیشوند **Da** به معنای آنجا و نیز اینجا و **Sein** به معنای بودن مشتق شده است. بنابراین می‌توان آن را به قیام در مکان تعبیر کرد. درقرن ۱۷ و ۱۸ فلاسفه برای ادای مفهوم **Dasein** از واژه **Existens** بهره می‌گرفته‌اند اما کم‌کم به جای واژه اخیر **Dasein** متداول شد. هایدگر در کتاب هستی و زمان خود **Dasein** را به دو معنا به کار برده است ۱- به معنای انسان ۲- به معنای هستی و وجودی که در این عالم تقرّر دارد. به طور کلی در زبان آلمانی واژه **Dasein** قابل جمع بستن نیست و در مواردی که هایدگر از **Dasein** بهره گرفته مرادش هستی در این عالم است. هایدگر در هستی و زمان می‌گوید هر انسانی به‌طور کلی **Dasein** محسوب می‌شود اما در نوشته‌های متأخر خود **Dasein** را از انسان تفکیک کرده و مدعی است که **Dasein** عبارتست از مناسبتی که انسان با وجود پیدا می‌کند و گاهی آن را از دست می‌دهد بنابراین **Dasein** وضعیتی است که میان انسان و خداوند حاکم می‌شود. هایدگر می‌گوید **Dasein** در ساختار زمان است که قیام کرده و بنابراین در زنجیره‌ای میان گذشته، حال و آینده به حرکت در می‌آید از این روست که او زمان مند بودن را با لفظ **ekstatisch** یاد می‌کند و مراد از آن قیام کردن و تقرّر یافتن در حالت ظهور و بروز است. در زبان یونانی **ekstasis** به معنای تکان

وجود زمان یا کروئوس در
نگاه اساطیری یونان با
نیک بختی و سرخوشی
مرادف بوده چرا که همواره
بر محدودیت زمان و میل به
زندگی تأکید داشته است.
بدین ترتیب کروئوس به
عنوان فرمانروای زمین
و آسمان، انسان را در
حیطه کرانمندی قرار
داده و با عنایت به
تناهی و کرانمندی
مزبور، آدمی به ناچار
زندگی را ارج نهاده و
کوشیده از هر دم بهره
جوید و التذاذ را
سرلوحه عنایات هستی
خویش قرار دهد



لحظه‌ای که به کرانگی هستی خود رسید از نفس باز می‌ایستد. خارج از کیهان تنها موجودات ناکرانمند استقرار دارند و بنابراین وقتی این موجودات ناکرانمند نفس خویش را به درون می‌برند (بازدم)، مزه هستی را بر موجودات کرانمند تحمیل می‌کنند. در میان موجودات ناکرانمند زمان وجود دارد. بنابراین احتمال دارد که جریان بازدم مستلزم ایجاد محدودیت در قلمرو زمان تفسیر شود چرا که در همین جریان بازدم است که ما هستی را به عدد ترجمه می‌کنیم. در آثار ارسطو این برداشت فیثاغورثیان نقش غیرقابل انکاری را ایفا می‌کند. اما هراکلیتوس تنها فیلسوفی است که به اشاره و به صورتی تلویحی زمان را مطرح کرده است به این معنا که او مدعی شد همه چیز در حال تغییر است و انسان بیش از یک بار قادر نیست در یک رودخانه قدم بگذارد و در جایی دیگر می‌گوید ما در یک رودخانه هم پا می‌گذاریم و هم پا نمی‌گذاریم. ما، هم هستیم و هم نیستیم و در جای دیگر نامیرایان، میرندگانند و میرندگان، مرگ ناپذیران. زندگی اینان مرگ آنان است و مرگ آنان زندگی اینان. بنابراین از این تعبیر هراکلیتوس می‌توان چنین نتیجه گرفت که از دیدگاه او زمان امری استابدی و همواره بین مرگ و زندگی در تناوب است. آنکه می‌میرد نویدبخش زندگانی نوینی است و فرجام زندگی نیستی است. بنابراین هراکلیتوس زمان را فرایندی ابدی و بی‌آغاز و انجام، تعبیر نموده است. به تعبیر دیگر به زعم او کرانمند و ناکرانمند همواره در حال تبدیل هستند. در اینجا یادآوری این نکته ضروری است که یکی از پیروان افلاطون یعنی فلوطین مدعی بود که زمان عبارتست از کار مایه و انرژی پایان‌ناپذیر و پویای روح جهان که صورتی مادی به خود گرفته و به تمامت و کمال وجودی خود رسیده است.

• برداشت ارسطو از زمان چگونه است؟

قبلاً باید عرض کنم که افلاطون همین معنای زمان فیثاغورث را اقتباس و آن را بسط و توسعه داده و مفهوم طول زندگی آیون (aion) را به آن اضافه کرد.

نیکوکاران پس از مرگ، از سوی زئوس، خدای خدایان بدان دیار رهسپار می‌شوند.
• در این راستا مرگ و زمان در چه ارتباطی با یکدیگر قرار می‌گیرند؟

به طور کلی در اکثر اساطیر کهن مرگ عبارت است از درگذشتن از نوعی زمان کرانمند و رسیدن به نوعی زمان ناکرانمند. در حقیقت با عبور از زمان کرانمند به زمان بی‌کران که در سایه مرگ تحقق می‌یابد محدودیت‌های (کرانمندی‌های) عالم تناهی و گیتی از میان رفته و آگاهی محدود فرد، جای خود را به معرفت مبنوی و قدسی خواهد داد.

• زمان در نگاه اساطیر هندی به چه صورت ترجمه شده است؟

در ریگ و دازمان به عنوان مولد و آفریننده همه اشیاء و از جمله برهما است و همین زمان سرچشمه و خاستگاه انهدام و نیستی موجودات نیز به شمار می‌رود بنابراین می‌توان چنین استنباط کرد که در بینش هندو و به خصوص به استناد کتاب ریگ و داه زمان هم در پیدایش و هم در پایان زندگی نقشی تعیین‌کننده ایفا می‌کند و زمان است که دایره اکرانه (ناکرانمند) را به خط کرانمند مبدل می‌گرداند. از این رو می‌توان گفت در کیهان‌شناسی هندو، زمان قادر مطلق است و بر هستی موجودات حکومت دارد.

• در یونان باستان، اندیشمندان پیشاسقراطی نسبت به زمان چه برداشتی داشتند؟

با فروپاشی اندیشه اساطیری و ظهور تفکر فلسفی، مفهوم زمان نیز رفته رفته از شکل روایات اساطیری خارج گردیده و کم‌کم ماهیتی استدلالی و فلسفی به خود می‌گیرد. فیثاغورثیان مدعی بودند که جهان (Kosmos) موجودی است زنده که همچون سایر موجودات نفس کشیده و به حیات خود ادامه می‌دهد و



■ بررسی روشنگرانه
اندیشه‌های مارتین هایدگر
■ والتر بیمل
■ ترجمه بیژن عبدالکریمی
■ نشر سروش

هایدگر وجود موجودات را به

منزله‌ی بنیاد هستی آنان درمی‌یابد

و بیش از نیم قرن تلاش می‌کند تا به تأمل و تفکر در مورد بنیاد
بپردازد. کلماتی چون وجود، انتفاع، آشکارگی، حقیقت، ظهور و...
همگی واژگانی هستند که به جای هم می‌نشینند و به امریگانه‌ای
دلالت می‌کنند و به اعتبارهای مختلف برای حقیقت واحدی به کار
می‌روند که هایدگر ما را به تفکر درباره آن فرا می‌خواند.

آنچه تفکر هایدگر را از اصالت ویژه‌ای برخوردار می‌سازد، آن
است که در نحوه تفکر وی تمناهی پرشور و جست و جویی زنده با
قدرت تحلیل و دقت نظری بالا گرد آمده است. در آثار او قدرت
استدلال و تحلیل کانتی به وضوح دیده می‌شود. عناوین
کتاب عبارتند از: تأثیر هایدگر، سیر تحول اندیشه هایدگر، محورهای
اصلی تفکر هایدگر، افق زمان، تفکر، زبان و موضوع تفکر.



■ جهان در اندیشه هایدگر
■ محمود خاتمی
■ دانش و اندیشه معاصر

در کتاب حاضر پس از در آمدی بر زمینه‌های تکوین معنی
پدیدارشناسانه و هایدگری جهان، در وهله اول اوصاف و خصوصیات
جهان به معنی هایدگری مورد بحث قرار می‌گیرد و رابطه جهان
باحضور و آگاهی تشریح می‌شود، سپس عناصر مقوم ساختار جهان
طی سه فصل پیاپی بررسی می‌شود از جمله: آگزیستانس، زمان، و
زبان. و سپس این امر مورد توجه قرار می‌گیرد که جهان به این مفهوم
و باین ساختار چه نسبتی می‌تواند با جهان به معنی متداول در دوران
جدید داشته باشد. از این جهت شرح نسبت طرح هایدگری با رهیافت
دکارتی، نظری که به شکل علم و تکنولوژی شکوفا و بحران دوران
جدید را همراه خود داشته است، بیان و در نهایت نیز برحسب محتوا
و مضمون آن، یعنی «هستی» را تبیین می‌نماید.

دادن، به حرکت در آوردن و در حالت احساسی تند قرار گرفتن است و مراد
از آن از خود بی خود شدن و از خویشتن به در آمدن است.

Dasein وقتی در زمان قرار گرفت از خویشتن خویش به در آمده و به
فضای امکانات ناگرا نماند پرتاب می‌شود. بنابراین می‌توان گفت هستی در
زمان Dasein چیزی جز بیرون افتادن از خود و تقرر یافتن در ساحت
احتمالات و امکانات نامحدود نیست. به زعم هایدگر زمان و مکان دو سوی
یک معادله نیستند بلکه زمان در تقدم از مکان قرار می‌گیرد بدین معنا که
زمان مند بودن Dasein، مکان مند بودن آن را امکان پذیر می‌گرداند و به
تعبیری می‌توان گفت Dasein هستی را برحسب زمان مندی خویش ادراک
می‌کند و بنابراین تحلیل گوهر Dasein در گستره زمان است که زمینه فهم
فلسفی وجود را امکان پذیر می‌سازد. بنابراین مناسبت میان زمان و مکان،
چارچوبی را برای ما فراهم می‌آورد که قادر شویم همه موجودات را برحسب
این دو مقوله بسنجیم و منزلت و مراتب آنها را در سلسله وجودشناسایی
کنیم.

• در پایان ضمن تشکر از پاسخ‌های جنابعالی، چنانچه
بخواهم استنباط خود را از سخنان شما بیان کنم، باید بگویم
که ادراک هستی در ارتباط با زمان در دوره‌ای که انسان با
اساطیر و تفکر اسطوره‌ای می‌زیست، چیزی بود که با آغاز
فلسفه و تفکر فلسفی به کنار زده شد. می‌دانیم که در آغاز
فلسفه در یونان باستان، افلاطون به پیروی از
استادش سقراط که مورد تمسخر یکی از نمایندگان نویسندگان
یونان بود، به سختی بر شاعران تاخت. او خودش ذوق
شاعری داشت اما پس از سقراط دوره تفکر فلسفی در غرب
آغاز می‌شود. فلاسفه انتقادهای تندی بر شاعران
تراژدی نویس یونان باستان که در روزگار افول اساطیر
می‌زیستند وارد می‌کردند. روزگار اسطوره‌ای در شعر
حماسی یونان باستان متجلی است و ظهور شعر نمایشی به
صورت تراژدی و کمدی هنگامی بود که اساطیر قدرتشان را
از دست داده بودند؛ متفکران این روزگار، اندیشه‌ای
شاعرانه داشتند که به حکمای پیش از سقراط معروف
شده‌اند. سقراط آغاز گاه تفکر فلسفی است و کم‌کم روزگار
خود انسانی جایگزین تخیل شاعرانه روزگار اسطوره‌ای
می‌گردد. پدیدار زمان از این هنگام به بعد در قالب مقوله‌ای
فلسفی درمی‌آید و به مدت بیش از ۲۵۰۰ سال پرسش
فلاسفه این است که آیا زمان امری عینی است یا وهمی؟ در
قرن بیستم میلادی عقلانیت مدرنیته پس از وقوع دو جنگ
جهانی ویرانگر سخت مورد تردید واقع می‌شود. هایدگر، از
فلسفه به عنوان تاریخ غفلت از وجود (Sein) و پرداختن به
موجود (seinde) نام می‌برد. او به روزگار ما قبل فلسفه
رجوع می‌کند و به جستجوی معنی وجود نزد حکمای پیش
از سقراط می‌پردازد. از این روست که پیوند وجود با زمان
بار دیگر مطرح می‌شود و بار دیگر معنای زمان در اسطوره
کرونوس (ایزد زمان) که آغاز خلقت موجودات جهان پس
از قطعه قطعه ساختن پدرش (اورانوس) آشکار می‌گردد.
از شما بار دیگر تشکر می‌کنم.

من هم از شما متشکرم.